

کتاب

۱۱ غایت الکرامه از سید امجد

۱۳۱

نام مؤلف: محمد رفیع الدین بن محمد شمس الدین بن محمد تاج الدین نقشبندی -
نام کتاب: مریدان الدین عرفان در محراب نقشبندی -

تاریخ تألیف: ۱۱۹۷ مطابق قمری سن
تاریخ کتبت: ۱۲۱۷ مطابق تاریخ قمری سن -

موضوع: در بیان نقشبندی که در مقام اهل آراک است

وضیعت کتاب: تاکنون چاپ نشده و ما بنده در این خود یک نسخه را از بنده است
در این حقیر برای تصحیح از بنده در این بنده یک نسخه در این کتاب
که در این خدمت الدین بنده این بنده در این بنده است
و تاریخ کتبت: ۱۲۸۲ در این بنده در این بنده

نسخه در بنده در این بنده

سید محمد رفیع الدین

۳۱۳۲۲

از این کتاب برای بنده در این بنده



بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي علم الانسان ما لم يعلم وصلى الله
على خير خلقه محمد وصحبه وسلم اما بعد بنده ضعیف
سالكان طریق متبیین فقیر محمد رفیع الدین ابن محمد
ابن محمد تاج الدین نقشبندی القاری شریباً وطریقہ ^{الحنفی}

مذہباً والقنداری الدکنی مولد معروف ضعیف الکر

بموجب سوال بعضی مجتہدین راغبین سلوک طریقه علم

نقشبندی بقید قلم می آمو تا بهر کس سوگرازی

طریقہ ای بجملة نسبتی در شتہ باشد بوقت ارشاد

یا الشیراز

بکار آید و این رساله مشتمل است بر مقدمه و
کتابخانه فائده لا مقدمه در بیان یازده کلمات
مفصلحات مشایخ این طریقه علیه و باب در بیان
سلوک این خانواده علیه بطور حضرت سید ادم بنوای
قدس سره و فائده در بیان بعضی اعمال مشایخ این سلسله
علیه امید که این رساله بحال مرقوم گشته اگر خطایی
یا بند معاف فرموده از دعا و خیر توجه فرماید و
اتوفیق و علیه السلام مقدمه در بیان یازده کلمات
مفصلحات مشایخ طریقه علیه نقشبندی که بنائی طریقه
خواجگان قدس الله تعالی ارواحهم بر این است از این
جمله است کلمات قدسیه از عبارت حضرت خواج
محمد باقر خانی مجدد دینی قدس سره اند هوش و مردم

نظر بر قدم سفر در وطن خلوت در انجمن یار کرد
باز گشت نکاه دشت یاد دشت و غیر این هم
نزد دشت و کلمات دیگر از مصطلحات حضرت خواج
بزرگ بیا والدین نقشند قدس که اند و قوف
و قوف عددی و قوف قلبی اول هوش در دم
آن از که نفسی که از درون براید باید که از حضور
و اکامی باشد و غفلت بان راه نیاید حضرت مولانا
سعد الدین قدس که روضه فرموده اند که هوش
در دم یعنی انتقال از نفسی بی باید که از
منز حضور باشد و هر نفسی که میزند از حق سبحانه
بنود و حضرت خواج احرار قدس که فرموده اند که
در این طریقه عیاب حفظ نفس هم در این

پوش دم

یعنی باید که جمیع انفس بر نعمت حضور و اکامی مضمون
شود و اگر چه محافظت نفس نمیکند میگویند فلان
کس نفس کم کرده است یعنی طریقه کم ده است و حضرت
خواجہ بہا والدین قدس سرہ فرمود اند کہ بنائے
کار در این راه بر نفسی باید کرد و نفس را نکند از
کہ ضایع گردد و در خروج و دخول نفس حفظ باین
انفس سعی نماید کہ بغفلت فرو نرود و بر نیاید
رباعی ای مانده ز بحر علم بر ساحل عین در بحر فراغت
است و بر ساحل شین بر دار صفی نظر ز موج
کونین آگاہ ببحر باش بین انفسین حضرت مخدومی
مولانا نور الدین عبدالرحمن جابقی قدس سرہ اسامی
در اولی شرح رباعیات آورده اند شیخ ابوالحباب

نجم الدین الکریم قدس سره در رساله قوا
بحال میفرماید ذکر می که عاریت بر نفوس حیوانات
انفاس ضروری است زیرا که در بر آمدن و رفتن
نفس حرف که ساره بغیب هویت حیوانات
کفته میشود اگر خوانند و اگر خواهند و بعضی حرف
است که در رسم مبارک الهیست و الف لام از
برای تعریف است و تشدید لام از برای مبالغه
در آن تعریف است و تشدید لام از برای مبالغه
در آن تعریف می باید که طالب می شنود در نسبت
اکامی بجای سبحانه برین وجه باشد که در وقت
تلفظ باین حرف شریف هویت ذات حق سبحانه
ملحوظ می باشد و در ضریح و دخل وقف

که در نسبت حضور مع الله فتوری واقع نشود و تا
برسد بانجا که بی تکلف نیکاهدشت او این
نسبت همیت حاضر دل او بود و بتکلف نتواند
که از دل هم کند **رباعی** غیب هویست امدای حرف
شناس و انقاس ترا بود بران حرف **کمال**
بیش آگاه از ان حرف در امید و هر کس حرفی گفت
شکوف اگر داری پاسبان **موشیده** نماند غیب هویست
که حضرت مخدومی در این رباعی گفته اند با صطلح
اهل تحقیق عبارت از ذات حق سبحانه **عبار**
لا تعین یعنی لفظ اطلاق حقیقی و مقید نیست باطلاق
غیر و محال نیست که در این مرتبه هیچ عملی و ادراکی
نماند که بوی متعلی گردد و ازین حیثیت محمول مطلق

بخت و سیر صوفیه رضوان الله علیهم اجمعین
این دو باسل انکس می نامند و ابتداء سلوک
بهین شغل مغول می نامند و **نظر** و آن است که

الغیر

را در رفتن و آمدن در شهر و محراب و همه جا نظر او
بر پشت پای او باشد تا نظر او پراکنده نشود
و بجای که نباید نیفتد چرا که در او ایل سلوک
دل تابع نظرات از رشتت او تفرقه بدل راه میاید

لذا نظر را بر قدم داشته بزرگ مشغول باشد و در
رشحات می آرد که نظر بر قدم داشته بزرگ اشاره بر
سیر سلوک بود در قطع مسافات هستی و طی عقبات
خود پرستی یعنی تفرش بر سر خاک هستی شود
قدم بر آن نهاده و آنچه ابو محمد در نیم گفته است

یا در

در

المسافر ان لا يجاوز بمئة قدم شارة
باین معنی است و حضرت مخدومی مولوی حاجی محمد علی
در کتاب تحفة الاحرار از منقبت حضرت خلیفہ مبارک الدین
نقش بند مذکور این مضمون را چنین منظم فرموده اند **در**
کم زده ہم سعدی موش دم در گذشتہ نظر
از قدم بس که ز خود کرده سرعت سفر باز مانده
قدمش از نظر **سفر در وطن** و ان است که را یک در
طبیعت ببری فرزند فی از صفات ببری بصفا
ملکی و از صفات ذمیم بصفا حمید استقال نماید
این موش خیل نیز میگوید حضرت مولانا سعد الدین
قدس سره فرموده اند که شخصی خیریت هر جا که استقال
کند خجاست از وی زایل شود تا استقال نکند

راعی

عور

بدرجهاست معنی از صفات خبیثه و پوشیده
نباشد که احوال شایع طریقت قدس الله تعالی
در احوال در اختیار رفو و اقامت مختلف
اقاد است بعضی از ایشان در بدایت
رفو کنند و در نهایت مقیم شوند و بعضی بر
عکس و بعضی مطلقا رفو نکنند و بعضی در بدایت
و نهایت مقیم شوند و اوطافه لازین چهار فرقه در
رفو و اقامت یعنی صادق و غرضی صحیح
حکیم در ترجمه عوارف مشرور است اما طریقه
خواجگان قدس الله تعالی احوال در رفو و اقامت
از آنکه در بدایت حال چندین رفو کنند که
خود بسلامت عزیز رسند بر این فرقه است

مقیم شوند و اگر هم در دیار خود کسی بود از طالبان
باین ترک سفر کرده بملازمت وی شتابند
و سعی جمیل در تحصیل ملکه اکاهای بتقدیم رتبه
بعد از حصول صفت ملکه اکاهای سفود آید
علی السویه حضرت ایشان بیفرمودند که مقید را
در فو جز پرشانی هیچ حاصل نیست چون طالبی
بصفت عزیز ری رسیده ویرا می باید نشاند و صفت
تمکین حاصل می باید کرد بعد از آن بهر جا که او
آید مانع نیست **رباعی** یارب چه خوشتر است بدان
خندیدن به و در هر جسم جهان بودیدن **بنشین**
و فری که بغایت خوب است به منت پاکو
خندیدن کردیدن **عزیز** در انجمن که محل تفرقه است

و

فصل در انجمن

تغفلت را بدل راه ندهد بلکه نفا هر را مردم

نشیند و در باطن باری خلوت دارد و مشغول

باشد از حضرت خواجہ بہا و الدین قدس انہما

سره پر سیدہ اند کہ بنا و طریقہ سہا جہت فرمودہ

اند خلوت در انجمن نفا ہر با خلق و بیاطن با حق

سبحانہ نزد درون کوشنا و ز سیرون سیکانہ

ویش ایچنین زیباروش کم میبود اندر حمان

انجمن حق سبحانہ میفرماید کہ رجال لا تلهیہم

تجارۃ ولا بیع عن ذکر اللہ شامہ

باین مقام است و فرمودہ اند کہ نسبت باطنی

درین طریقہ حمان افتادہ است کہ جماعت

دل در ملا و صوره تفرقه بیشتر از آن بود
که در خلوة و فرهم اند که طریقه ما صحبت است
و در خلوة شهرة و در شهرت افت خربت
در جمعیت است و جمعیت در صحبت شرط نفی
در یکدیگر خواب اولیائی که بر ملک فرهم اند
خلوة در انجمن است که استعمال و تفراق در ذکر
بمرتبه رسد که اگر بیازارد در این هیچ سخن
اواز نشود بسبب تشبیهی ذکر بر حقیقت
دل حضرت ایشان میفرهم اند که بسبب اشتغال
بذکر از روی جد و اهتمام در مدت بیچ و روز
مان مرتبه میرسد که هم اواز و حکایت

مردم ذکر نماید و سخن که خود گوید ذکر نشود و این

بسی و اتمام نمی شود **یا کریم** و این عبارت از

ذکر ربی یا قلبی است حضرت مولانا سعد الدین

کاشغری قدس سره فرمود اند که طریقی تعلیم ذکر

از **یک** اول شیخ بدل گوید **لا اله الا محمد الا اله**

مرید دل خود حاضر کند و در مقابل دل شیخ بدارد

و چشم فرواز کند و با نرا استوار دارد و زبان را

بر کلام حسابند و دندان بر هم نهد و نفس

بگیرد و با تعظیم و قوت تمام در ذکر شروع کند

موافقت شیخ بدل گوید نه زبان و در حقیقت

صبر کند در یک نفس **یا کریم** خواند که اثر بسیار

ذکر بدل رسد و حضرت ایشان در بعضی کلمات
 قدسیه خود نوشته اند که مقصود از ذکر آنست
 که دل همیشه اکاه بحق سبحانه باشد و وصف محبت
 و تعظیم اگر در مرتبه صحبت ارباب جمعیت این اکاه
 حاصل شود و خلاصه ذکر کامل شد و مغز و روح ذکر آنست
 که دل اکاه بحق سبحانه باشد و اگر در صحبت این
 اکاه حاصل شود و طریق آنست که ذکر گفته شود
 و طریقی که نگذاشت این کسان تر بود آنست
 که دم را از یراق جسم کرده لب به بر لب جسم
 و زبیر آب را کام بوجهی که نفس در روزن بسیار تنگ شود
 و حقیقت دل که عبارت از آن معنی مدرك در است
 که هر طرف میرود و اندیشه دنیا و مصالح دنیا و

اعم او می اندیشد و در طرفه العین او را
 با همان رفتن و تمام عالم را زیر گردن میراست
 زیر هم اندیشها بین از اسان و پیرامون و گوشت
 پاره که بر صورت صنوبر است گرداند و او را
 مشغول نگرداند باین طریق کلامه لا را بطرف
 بالا کشد و کلامه ال را بطرف سمت راست حرکت
 کرده کلامه الا اندر سمت چپ بدل صنوبری
 زند خنانکه حراره او بتمام اعضا برسد و در
 طرف نفی وجود جمیع محدثات را بنظر فنا
 و ناخواستن مطالبه باید کرد و در طرفی است
 وجود حق را سبحانه بنظر بقا و مقصود می مطالبه
 باید نمود و جمیع اوقات را مستغرق اثر بزرگ

تفتی

باید کرد و اندر هیچ شغل از آن باز نیاید
تا بود کلمه فکر از کلمه صورت توحید در دل قرار
کرد و ذکر صفت لازم دل کرد و اطلاق
ذکر فی نفس واقع میشود و تلاوة قرآن و جمیع
اذکار و اوراد و لیکن در اصطلاح صوفیه اطلاق
ذکر بر کلمه توحید است و در بیان مشایخ طریقه
نقشبندی بر کلمه و اسم ذاة هم اطلاق میشود
تسبیح از کشت و آن است که هر یاری که ذکر زبان
دل کلمه طیب بگوید در عقب آن همان زبان گوید
که خداوند مقتضو من تویی و رضائی تو زیرا که
این کلمه باز کشتی نفی کنند است هر خاطری را
که باشد از نیک و بد تا ذکر او فاصل ماند و سر او
از کلمه طیب خارج کرد و اگر مبتدی در بدایت

ذکر کلمه باز گشت از نحو صدیقی در نیاید باید
که ترک آن نکنند زیرا که بتدریج آثار صدق
بظهور می آید خدمت مولانا علاء الدین علی ^{رحمه الله}
که از اجده اصحاب مولانا سعد الدین قدس سره بودند
می فرمودند که مبادی احوال که از حضرت مخدوم
تعلیم ذکر گرفته بودم و در ذکر باز گشت مامور شده
چون می گفتم که خداوند مقصود من تویی و حاجت
تو مرا ازین گفتن شرم می آید زیرا که درین فعل
صادق نبودم و بصریح میدانستم که دروغ میگویم
روزی درین خیال افتاده بودم پیش ایشان
رفتم فرمودند که نزد یک شیخ بهاء الدین عمر مریم
در ملازمت ایشان رفتم چون بیستم روز از خدمت

که حضرت رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرموده اند
که سالک هر چند از خود صدق در طلب نیاید
لیکن می باید گفت که خدا یا مقصود من تویی تا
وقتی که حقیقت صدق ظاهر شود و چون از پیش
حضرت شیخ بیرون ایدیم حضرت مخدوم فرموده اند
اهل جذبه اند و اصطلاح نمیدانند معنی این سخن
بر من پوشیده ماند تا بعد مدتی ظاهر شد که غرض
ایشان از این سخن این بود شیخ بطریق جذبه
تربیت یافته اند نه بطریق سلوک و طریقی ارشاد
نمیدانند زیرا که هنوز محل ایشان نبود که شیخ
بفقر ظاهر سازند بجهت آنکه تا از شیخ نه شنیده
بودم و باز نگشت آن کلمه را از روی سوز و نیاز
میگویم و بعد از آن گفتن بل خجل و منفصل بودم و چون

از شیخ شنیدم آن کوز و نیاز و خجالت و انفعال
نماند به فم **نگار** و آن عبارت از مراقبه خاطر
است چنانکه در یکدم چند بار کلمه طیبه را بگوید که خاطر
او بغیر زود حضرت مولانا سعد الدین علی سرمد
یعنی این کلمه فرموده اند تا به یک عمت و هم عمت
ان مقدار که میر شود خاطر خود نکند و اگر غری
بخاطر وی نکند و خدمت مولانا تا علم الرحمن از
کبار اصحاب مخصوصان حضرت ایشان بودند و روزی
بقیوم فرمودند بلکه در نکا بدشت بان در جبهه
است که از وقت طلوع فجر تا چاشت بلند دل
از ظهور اختیار نکند ^{تلاوت} در دست بروی که درین
مقدار زمان قوت متخیله از عمل صوفی حاصل کرد
پوشیده نماند که عزت قوت متخیله تمام از عمل و از

نیم ساعت باشد نزد اهل تحقیق امری نباشد
عظیم است ملاز نوادر است و بعضی کمال اولیا را
احیاناً ایمنی دست میدهد و حضرت خواجہ احرار
قدس فرموده اند که طریقه خلاصی از گرفتاری
خطرات رودیه مقتضیات طبیعت یکی از سه چیز
تواند بود اول عملی از اعمال مقیده اینطایفه
برخولازم کرد و طریقه ریاضت اختیار نمایند
انکه حول و قوه خود را از میان برداشته بسبیل
نیاز و افتقار بدارم تفرغ و انکس بحجاب حق
و بشکسته رجوع نمایند بیوم از تو به مرشد که کامل و
مکمل باشد یکی ندیم امر آخر مفید تر است و
تا به صوفیه رضوان الهی علیهم اجمعین این نگاه
نمیگردد یا امر انقباضی نامزد و مراقبه جمع کردن اگر

ظاهره و باطنه در انتظار مطلوب است و بمعنی دیگر
درستن بنده بدو عالم اطلاق حق است بر احوال
او و توغیل نمودن در این امر باین حیثیت که شعور
بغیر حق تا مانند ولایام المراقبین صفه ^{الذات} صولیه ^{سماو}
قدسکه ز محو اند که کشف الخلد و تعرف در ملکوت و
کشف بر خواطر و ضایع و تنویر لواطن و بر ابرو و ملام
قبول القلوب و انکشاف غیب القیوب از ثمرات
مراقبه است و ازواج مراقبه بسیار اند یعنی از آنها
توبه بمرتبت و بعضی از آنها توبه بوی کتب و
بعضی از آنها توبه بوی کتب بوسطت کیفیت از
کیفیات است بحدیست که آن کیفیت از قبل انشاء
باشد یا اشکال یا غیرها و اصحاب مراقبه نیز

اضاف اند صنفي از ایشان مستعد مراقبه اند
اول امر اند و لذت از آن میگیرند پس مذاق
ایشان مراقبه مناسبت و صنفي همچنین نیستند
و پس مراقبه لایقی حال ایشان نیست بلکه از این حال
ایشان ذکر کسانی با جبر و مجب اختلاف
استعداد ایشان است و نیز صنفي از ایشان
مستعد مراقبه تنزیه از ابتداء امر اند پس مشغول
کردن آنها بمراقبه تنزیه نیستند پس مشغول کردن
آنها بمراقبه تشبیه احری مخفی نماید که مراقبه در
وزن مفاعله است اگر معنی باب رعایت گفته شود
که دوم از طرفین لازم می آید پس معنی مراقبه تنزیه
آنست که الحاق رب که اصل اوست خواهد بود و در

مراقبه رب مرتب کردن آن الحاق بر این
استفاد شرعاً لازماً و ماحولیه بود و همین استند
ضید و سایر عوایف اجماعاً و اما سهل تری ^{الم}
پس میکردند مراقبه رب مرتب بر مراقبه بندگی
مرتب معلول بر علت تمام و ملایل فریقین در کشف
المحجوب مذکور اند و بدقت نظر معلوم می شود که نزاع
لفظی است زیرا که شخصی که فاعل حق و الیه خلق را
در افعال می بیند میگوید که مجاهد است یا هلاک
و شخصی که قطع نظر از فعل کرد و دید فعل را
قابل عید باشد و بعضی میگویند که مراقبه بندگی
حرکت کردن از مرکز خود است بطوریکه لایق

باصلاح



باصطخو که در مراقبه رب مرتب شدن کتب
به بند بقر معنوی چرا که اشتیاق از طرفین است
خواجه اشاره میکند بسوی او قول حق سبحانه و تعالی
نی اذکرکم و درین نکته ایست که هرگاه حرکت بنده
و قرب معنوی رب از مرکز فوار روان گشته در وسط طلق
نشاندند و له میگویند و کسی که سبقت در حرکت کجاست
و دیگر محسوب بعضی محققان میگویند که تخصیص
لکون نیز خواجه زعم اکثر مراقبان است بلکه هر یک از خواص
و عوام و مومنین و کافر بحیثیت مستعد الحاق و اصل هو
است و مراقبه او جلی است و اصل نیز مراقبه او میکنند که
بانتصابی ذاتی اخذ نماید او نموده بسوی خود میکشد مانند
خوب متفکر باشد یا نه فی المثل و کما فی المثل و کما فی المثل
چنانچه در کتب دیگر آمده که کفر کافر او مرشد را راند

نوریان مر نوریان را جازب اند ناریان
مر ناریان را طالب اند پس هر یک از اهل
جمال و جلال بر صراط مستقیم است و از کشف اصل
خوبی عباد اصلی که جمال یا جلال است میرسد و خاتم
جایی لذت از جمال میبرد و از جلال میگریزد و همچنان
جلالی منقلب از جلال میشود و از جمال متفر میگرد
اگر کسی گوید که برین تقدیر فایده ارسال سل و انزال
کتاب و تشریح شرایع و دعوت ایمان چیست باید
گفت که فایده آنها تمیز اصحاب جمال از ارباب
جلال است تا که بشناسند ایشان مرجع مقام خفیه
بلعون و مذموم شد و جایی مومنین و مدح و موعود
جواب باید دلو که مومن مطیع اصل حدیث مودة

که هر کس که از این
کتاب را پس از این
که ختم کند باید
بگوید

دعای



و معنی و کافر عامی در صورت است اگر چه در معنی
مطبیع است و نیز مومن صورتا بر عایت اختیاری
که با وثابت است اتیان ماموریه و اجتناب
منهی عنه می نماید و کافر صرف اختیار صوری
خود مخالف امر و نهی می سازد و اینها محبت دقیقه
است اما این مختصر کجایشی آن نمیدارد و هشتم
یادداشت که مقصود از این هم آن عبارت از
دوام اکامالی است بحقیق جان بسبیل نفق و بعضی
باین عبارت کفیه اند که حضور در غیبت و نزد
اهل تحقیق مشایده که استیلائی است بر اهل حق
که در صورت بر وی بتوسط حرب ذاتی کنایت نه حصول
باید و **یادداشت** که مختصر است این در شرح این
چهار کلام که اندک کوشش این عبارت فرموده اند

که یاد کرد عبارت از تکلف است در ذکر و
بازگشت عبارت از رجوع است بحق سبحان پران
وجه که هر بار کلمه طیبه گوید از عقب آن بدل اندیشد
که خداوند مقصود من نویی **دعا** در نکاه داشت
عبارت از این رجوع است به گفت زبان و یادداشت
عبارت از دل سوخت در نکاه داشت **نهم** **وقوف** و آن
عبارت از محاسبه اوقات عمر غیر خود را با امور
لا حاصل و بیفایده ضایع میکند بلکه در ایما مشغول باشد
حضرت خواجه بهاء الدین ندکاه فرموده اند و قوف
زبان که کار گذارنده رونده آراست از آن که
بند و واقف احوال خود باشد که در هر زمانی **صفت**
و حال او همیشه موجب شکر است یا موجب عذر
و حضرت مولانا یعقوب غنی قدس سره فرموده اند که

زمانی

حفة

خواجہ بزرگ اعینے خواجہ بہاوالدین قدس سرہ

برادر حال قبض باستغفار فرمودند و در حال

بطر شکر فرمودند کہ رعایت این دم حال

وقوف زمانی است و ہم حضرت خواجہ بزرگ

فرمودند کہ بنائی کار سگس در و قوف

زمانی برست نہار اند تا دریا بندہ نفس خود

کہ حضور میکند و بالغفلت و قوف زمانی تزد

سایر صوفیہ مدلی اور اور اہم عبارتہ زیر محاسبہ

است و حضرت خواجہ بزرگ فرمودند کہ محاسبہ

انست کہ ہر ساعتی انجہ برآ گذشتہ است محاسبہ

میکند کہ غفلت صورت و حضور بیت کا بینم

کہ ہر نقصان است باز گشت میکنم و عمل ار

سیر میکنم اہم **وقوف** و ہی و آن عبارتہ از

رعایت عدد است در ذکر حضرت خواجہ بزرگ
خواجہ بہا و الدین قدس فرموده اند کہ رعایت
عدد در ذکر قلبی برای جمع خوار و منفرد است
و اینچہ در کلام خواجگان قدس الہ و اہم
واقع است کہ فلان سیر فلان را بوقوف عددی
امر فرمودہ مقصود ذکر قلبی است با رعایت عدد
بنہ مجرد عدد در ذکر قلبی و ذاکر در ذکر نفی و
اثبات کہ بحسب دم میکند باید در یک نفس
کرۃ یا پنج کرۃ یا ہفت کرۃ یا بیست و یک
کرۃ گوید و عدد طاق را لازم شمارد و خفہ
خواجہ علاء الدین عطار مدظلہ فرمودہ اند کہ بکار
گفتن کرۃ بیست باید کہ ہر صبح گوید یا ہفت و ہفت

گویند نافائده بران مرتب کرد و چون در ذکر
نفی و اثبات عدد از نسبت یک بکنند و اثر ظاهر
نشد دلیل پند بر بیامی ان عمل و اثر ذکر
همان بود که در زمان نفی وجود نسبت منفی
شود و در زمان اثبات اثری از آثار تفرقة
مذاهب الوهیت مطالبه افتد و آنکه حضرت خواجہ
بزرگ فرموده اند که قفوف عددی اول مرتبه علم
لدنی است می تواند بود که نسبت باہل بدست
اول مرتبه علم لدنی مطالبہ این آثار تفرقة و جذبات
الوہیت بود کہ حضرت خواجہ علاء الدین فرموده اند کہ
بہر کیفی رابطہ است کہ موصلاست بہ مرتبہ قرب
و علم ازہی در این مرتبہ یک قفوف می شود و نسبت
باہل نہایت و وقوف عددی کہ اول مرتبہ علم لدنی
است این پند کہ ذکر و اقف شود بر سر سریان

و احد حقیقی در مراتب عدلو کونی اینچنانکه
واقف است بر سران و احد کونی در مراتب عدلو
حسابی **سب** عدلو کون صورت کسره ناشی
فلکل واحد بتجلی بکلشان و یکی از اکابر محققان
این مضمون چنین گفته است **سب** کثرة چونیک در
نکری عین واحد است **ه** مارا یکی مانند درین که
تراشکی است در هر عدد که نگرانی از روی اعتبار
که صورتش بر بنی در ماده اش یکی است و در شرح
رابعیات فرموده **یاعلی** در مذنب اهل کشف و ارباب
خود ساریت احد در همه افراد عدد **ل** زیرا که عدد که
هم وزن است **ه** در همه صیغرت هم مارا است احد
و بحقیقت این توقف که اول مرتبه علم کونی است

و دستهای اعلم پوشیده نماید که علم لدنی علمی است
که اهل قرب بتعلیم الهی و تفهیم ربانی معلوم شود نه
بندلائل عقلی و شواهد نقلی چنانچه کلام قدیم در
حق خضر علیه السلام فرمود که علم لدنی علم لدنی
و فرق میان علم یقین و علم لدنی از آنست که علم یقین
عبارة از ادراک نور ذات و صفات الهی است
و علم لدنی کنایت است از ادراک معانی و فهم کلمات
از حقیقته بطریق الهام زنی و اثباته موافق معمول
بزرگان مایست که اول دم را از ریاض بندبار
معدیه مدلا را بخیال تا مقدم دماغ بکشد و لفظ الذکر
میکنند و بعد بر پستان رخت فرو برد و ضرب الله
بر بدن زند و بر عارضه عید تر زشت گذارند
و دم بخورند و از بینی به شش بکوبند و بعد از

الهی اینست مقصودی و رضا که مطلوبی یکبار گفته
 خروج و کشش بطریق مذکور نماید و در او ایل مد
 از کشیدن مد لا با تصور معنی لا معبود نفی معبود
 مالمی **هم** و وقت ضرب **لا** هم بر فضای دل با تصور
 معنی معبود من تویی اثبات معبودیت الهی نماید که
 مضمون تو حید قوی است و در او **لا** بعد از کشیدن
 مد لا با تصور معنی لا مقصود نفی مقصودیت مالمی **هم**
مالمی هم و وقت ضرب **لا** هم بر فضای دل با تصور
 معنی مقصود من تویی اثبات مقصودیت الهی نماید
 که مضمون تو حید فعلی است و در **انها** بعد از کشیدن
 مد لا با تصور معنی لا موجود نفی موجودیت مالمی **هم**
 و وقت ضرب **لا** هم بر فضای دل با تصور معنی موجود
 تویی اثبات موجودیت الهی نماید که مضمون تو حید

۱۰۰

در این کتاب که در بیان معنی و احوال الهی است
 و در بیان معنی و احوال الهی است
 و در بیان معنی و احوال الهی است
 و در بیان معنی و احوال الهی است



و جو رست باید که سمیت قلیل و کثیر این ذکر
می نموده باشد و این ذکر در وقت اخیر شب
بیشتر طایفه ذکر را شکم بسیار خالی و بسیار سیر
نباشد بسیار مفید است و بعضی انبیاة مجرب
می فرمایند و طریقه اش شست که لفظ اله را
شده نام از ناف کشیده تا بام الدماغ
مع جسم دم میرینند و بتدریج زیاده میکنند
موتوی ولی الله حدیث المراه در کتاب قول
جمیل می نویسند که غمورتی از مخلصه پدر
بدر کور خود دیدم که در یکدم همد را با ثبات
معمول که **باز دهم** دان از است بر معنی
بسیار می آید که ذکر و اوقف را کلام
باشد بحقیق بجان و آن از مقول یار شست است

و حضرت ایشان در بعضی از کلمات قدسیه خود
نوشته اند که توقف قلبی عبارت از اکایی
و حاضر بودن دل است بجناب حق سبحانه
و چه که دل هیچ بایسته غیر از حق سبحانه نباشد
و جایی دیگر فرموده اند که در حین ذکر ارتباط
اکایی بدو شرط است و این اکایی را شهود
و وصول و وجود و توقف قلبی میگویند و
معنی دوم آنست که ذکر کند دل و اوقف دل بر بعضی در
ایشانی ذکر متوجه باین قطعه نظم صوفی
شود که او را بحجاز دل میگویند و در خانه
ایست مجاری پستان چپ واقع است و در
مشغول و گویا بند که در داند و نکند آرزو کند

از آن



از ذکر و مفهوم ذکر غافل و زاهد کرد و حقیقت
خواج بهاء الدین قدس سره در ذکر حبس
رعایت عدد را لازم نشموده اند اما وقت
قلبی معبره معنی که گفته اند مهم میدانند و لازم
میشمرده اند زیرا که غلام پنج مقصود است از ذکر
در وقت قلبی است **بیست** تا ندرع باشد آن بر
بیمه دل بسیار **که** بیمه دل زاید است مستی و
وصل و قهقهه مخفی نماید که از این یازده اصطلاح
یعنی کلمات سارة بسوی اشغال اند و بعضی
کلمات سارة بسوی شروط تأثیر اشغال پس اگر
شرطی از این شروط فوت کرد کما یبغی تأثیر اشغال
باقی نمی ماند **آ**ذافات الشرط فارت الشرط
مشهور و من ادعی بخلافه فهو مغرور **الله** اعاد

در بیان اسرار و معانی

در بیان اسرار و معانی

من الشرو ان علم بذات الصدور باب در بیان اسرار و معانی

اول لطیف قلبی و طریقه اش نسبت که زبان
بکلام چسبانده بے حرکت زبان زبان
مجازی که آن قطعه لم صنوبری شکل زیر
چپ واقع است تکرار اسم فاعله نماید و هم صورت
لفظی اسم را منظور نظر دارد اما بهنجی که در تکرار
این اسم منظور نظر بعین ذات جامع کمالات به
بیکسانی محض باشد و بعضی چشم بسته و کردن طرف
لا چپ که نموده از حرکت نبضی دل اسم مبارک
الیه بخینال استماع بی نماید و در این چندین
بهم میرسد که شعور باکوسی نماید و بسته

در بیان



و حبس دم در دفع خطا و مبعج عشق است لیکن
چندان حبس نکند که تکلیف شود بلکه بقدر
فروز حبس نموده است است از راه پرهیز
دم و گذشتن باشد و متقدمین رضوان الله
تعالی عنهم اجمعین در تکرار رسم ذرا در هر دم
رعایت عدد طاق فرموده اند و نور این لطیف
سرفراز و کاهی مثل برق و لوامع شمع مشعل
بالوایسته ظاهر میشود و کشف قلوب و فنا و بقا
بحکم استدلوا لک در بنمونه روید هر لاما انچه
خوار است لذت و جمیع و محویت در ذکر می
یابد که پیدا شود و حب غلبه کند باید و زیست که
قلب در دم فرست بلی قلب مجازی که بالا مذکور
در دویم قلب حقیقی که عبارة از قوه دراکه

این نیست که مصالح دنیا و آخرت می اندیشد
 و قالب غصه ری در حکم او میکرد و آن قلب از
 عالم امر بلامکانیت موصوف و نودانی صرف
 و مجرد محض است و در ذرات خود محتاج ماده
 نیست و این امر را بداهت در خود می یابیم
 و محسوس نمیکرد و در میان این قلب حقیقی و
 ذات او بجهان تو که مسامی لفظ الهی است
 فاضل است کانسبت بین اللفظ و المعنی که من وجه
 عین و من وجه غیر میتوان گفت چنانچه بزرگی
 میفرماید **و** لیس لفظ یا تو معنی **معنی** از لفظ
 که جدا باشد و مرشد معنوی و مسمی نیز باین
 فرموده **عقل** اینها است ابد یا مفضل
 چون که دل باوست یا خود او است **دل** و دل

محقق و محقق

صوفی

در کتب

در کتب

حقیقی



حقیقی را با وجود تجرد بادل مجازی ارتباطی
هست مانند تعلقی طیر وحشی با رشیانه خود
و حسی غیر آشیانه بدلم نمی افتد و طبیعت سیریا
نیز در اوایل مالوف محسوسه می باشد لهذا
توجه باین مصنف ضروری که مثل پستان است و تصور
اسم ذات که مرکب از حروف متعدده مخلوق است
در اوایل ضروری افتد بعد از رشته صفات قلب
مجازی بقلب حقیقی و از اسم بسی می رسد اسم
خواندی و موسمی و بگوید **مه** بیالادان نه اندر
آب **جو** محقق نماید که چنانکه ذات اوسمانه تا
نیز به موجب قلب حقیقی است همچنان قلب حقیقی
بجز به شریعت قلب مجازی است و قلب حقیقی
جامع و بالذات تمام لطایف است و در او مورش

مجله
کتابخانه
مخطوطات
کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه

بحالات تمام مطایفت اجمالاً اگر چه ساکنان
بوی تفصیل می باشد و بدایت سلوک از قلب و
نهایت سلوک نیز از قلب مسبب از دو عالم است
یعنی قول حضرت خنید مد که در جواب سائلی که از
نهایت رسید گفت نهایت احوال بطرف بدایت
است یعنی شروع سلوک از صورت قلب کرد و مجازی
است بتکرار اسم ذرات می نمایند و آنها سلوک
نیز بر معنی قلب کرد دل حقیقی است بتصور مسمی به
بیکبفی محض میانه و ولایت این لطیفه زیر قدم
حضرت آدم علی نبیا علیه الصلوٰة والسلام است و هر که
او می میرد و وصل او بجانب قیام حسن از عالم
لطیفه خوانده بود و در تقویر فخر و کوشش نیز کامل می باشد
و از آن که هر سالکی در استعداد ضعف تاب می آید



انبیای بشد که نسبت او نیز متابع نسبت آن
نبی است و هر کمالی و فرق عادی که در آن

نبی بشد و این وی نیز تبعیت یافته می
نمود مگر تفاوت نام است که اینها معجزه میکنند و
اینها کرامت شلا صفت احیاء اموات و شفاء

امراض و حضرت عیسیٰ بنیاد علیه الصلوة والسلام
غالب بود در هر وی که ولایت او زیر قدم حضرت
عیسی است همان صفت خواهد بود و علی بن ابی طالب

اما ولایت هر وی که ولایت او زیر قدم حضرت
سید المرسلین و قائم النبیین صلی الله علیه و سلم ولایت

نعمه بکمال و افضل و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء

لهم یسار و سد و الفضل العظیم و یغنی

قلوبهم عن سائر ما یشاء و انتباه عالم امر

و عالم جبروت که عالم ارواح میگویند و اصل الاصل
این لطیف صفت افغانیه حق است که عبارت از
فعل و مکنون است و کمال این لطیف است که در
فعل حق جل و علاذ فانی و مستهک کرد و همان
فعل بقا ~~خواهر~~ ^{فعل} باید و این زمان ساکن خود
مسلوب الفعل ^{فعل} یافت و افعال خود ^{مست} و مست
مکن جل و علاذ خواهر کرد و فانی قلب و تجلی فعلی
کتابت از همین است و زمانه از است که تعلق علمی
حسب غیر حق نماند یعنی قلب ماسوی و مطلقا در
فراموشی سازد و حدیکه که اگر ^{بها} تکلیف نماید
یک لحظه یا ماسوی ^{بها} نتواند و در این هنگام خاتم
علم ^{بها} از وی زایل شده محبت ^{بها} شایسته
اولی رفت برشته باشد ^{بها} مکن فانی قلب

مشرق شد داخل جماعه اولیا کشته و این قضا
قلب بقطع تمام و ایزه امکان که عبارة از مرکز
فرشت تا عرش تا تمامی عالم امر باشد و خرقه مرتب
عشره که صوفیه علیه بیان آن فرموده اند صوره نه بند

و در قل حسانه جل شانزه یوم لا ینفع مال ولا
بنون الا من اتى الله بقلب سلیم نیز اشاره
بوی سلوک قلب حقیقی است و قلب سلیم آن که

در خطره کوهین خطور کنند و از طش باد ماسوی الم
سندت باشد و لغیفه در ابر اولفظ مال و بنون است

که بموجب این اموالکم و لا وکم فتنه انما اموالکم
و ابا و لا وکم عدوکم فاحذر و هم اکثر اقات
تلقوی مال و فرزند حاصل میگرد و در حدیث رسول
ص علیهم و آله و سلم لکل شیء مصفد و مصفد القلب

این معنی اندیک

اهسته حرکت نبضی محسوس خواهد شد و نور این لطیفه
در عالم مثال سفید میفرماید و ولایت این لطیفه زیر
قدم حضرت ابراهیم علی نبینا وعلیه الصلوٰه والسلام است
هنگامی که این نور مانند کواکب و اقمار و شموس منکشف
میشوند و حالت ظلمه حاصل میشود و در آن وقت اختیار نفع
هنگامی که بی میزند و وقت فناء نور را حسب الافلاک
میگوید و هرگاه ~~در وقت فناء نور~~ که ترقی بطرف ظهور
و حقانیت جل شان منزه از ملائمت اکوان میکند تزلزل
آبی و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض
حقیقا و ما انا من المشرکین می گراید فناء و بقا بحسب
استعداد و سلسله و عالم ارواح و درین مرتبه روحیه
نور اما آنچه که ضروریست در قبلیه گفته شد و بیست
تلخیص ظاهر اسم یا عزیر است و اصل الاصل این

لطیفه صفات ثبوتیه حق است و یک کلام بحضرت قدرت
از فعل نزد یک نرسد ساکن بعد از حصول فاعل
این لطیفه که مربوط است به تجلی صفاة خود را از صف
مسلوب خواهد یافت بلکه منسوب بحساب قدس خواهد
داشت **سیرم لطیفه** که مکانش یک انگشت زیر
است بطور لطیفه قلبی و روحی مفعول باشد و در تمام اوقات
این ذکر را لازم کرد تا که لذت و جمیعت حاصل آید
و نور این لطیفه زردی نامزد و از ابتدائی که
خاک تا انتهای عالم شامل بر تجلیات مسموئیه و ملکوتی
هم ببرکت لطیفه نفیست یعنی گرفتار گوی در مرتبه
رومیده و آنچه که ضرورت در قلبی و روحی گفته
شد و این لطیفه مظهر هم شکر است اصل الاصل
لطیفه شغفه یا جبروت است **صفاة لطیفه سیرم**

که مکانش در میان کسینه نیما پس قلبی و روحی است بطور
 لطایف ثلاثه سابق مشغول باشد نور این لطیفه در عالم
 مثال سبزه است و ولایت این لطیفه زیر قدم حضرت
 موسی علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام است و هر که موافق باشد
 باشد وصول او بجنبه قدس از راه همین لطیفه خواهد بود
 مگر بوقت فار و کشتن میر کامل و اصل الاصل این لطیفه شینوایه
 ذاتیه است که کامی از صفات بحریت ذرات نزدیک و لطیف
 سری بفراموشی است **نیم لطیفه خفی** که محل او مقدم و باغ
 است بطور لطایف سابق مشغول باشد نور او در عالم
 مثال سیاه می نماند و ولایت این لطیفه زیر قدم
 عیسی علیه نبیا و علیه الصلوة و السلام است و هر که زیر قدم
 حضرت عیسی باشد وصول او بجنبه قدس و کشتن میر کامل
 و اصل الاصل این لطیفه صفاة سبیه حتی است که فوق
 کسینه است و ذاتیه اند و این لطیفه منظر هم مومن است **لسم**
لطیفه اخفی که فوق و باغ مقام بیدار و بطور لطایف

لطیفه
 در راه
 کسینه

سابقه مشغول بشد نور او در عالم مثال سیاه تر
می نماید و این لطیف الطیف و احسن اصل لطایف
عالم امر است و اقرب است بحضرت اطلاق و مناسبت تمام
بحضرت اجمال میدارد و اصل الاصل این لطیف بهم مرتبه
ایست که بر زنجیر است در میان مرتبه تنزیه و احدیه
مجرده و قنای این لطیف مربوط به تجلی همان مرتبه
مقدسه است و ولایت این لطیف زیر قدم حضرت
پناه صلوات علیه و سلم است و هر دلی که زیر قدم حضرت
خاتم النبیین و سید المرسلین باشد ولایت او اکل و
افضل از ولایت جمیع اولیاء است و خواهد بود و دلک

فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

الفصل العظیم و این لطیف منظر اسم یا نسبت است
باید دانست انسان که عالم صغیر است مرکز است از اجزای
عشره است که اصول آنها در عالم کبر است و عالم کبر

در این عالم کبر است که
اجزای عالم کبر است
و این عالم کبر است که
اجزای عالم کبر است



عبارة از مجموع کائنات است برابرست که عالم خلق
باشد یا عالم امر چهار راز از آن عالم خلق اند که غامر
اربع اند یعنی آتش و باد و آب و خاک و پنج ز عالم امر
اند اعینه قلب و روح و سر و ضحی و اصفی و یک سر و
برنج است بیان عالم خلق و عالم امر که آن نفس است
که هر چه غالب شود حکم او گیرد و زک و لعل پذیرد پس
ترکیب این نازنین ده چیز است و هر چه که در عالم
بگیرند محمد بن عثمان تا مرکز فرزند موجود است و این
مختصر عالم صوفیه تعبیه نموده اند و همین است بمنزله قول
صوفیه که الکلی فی الکلی یعنی کل شیئی فی کل شیئی
بیت دل بکفوه بر شکافی بروی لید از و صد

سبحان صوفی مختفی مانند که عالم خلق از را گویند که محلی
باد و لعل و عالم امر از را گویند که محتاج باد و لعل

بلکه محض تلفظ کن که خطاب حق سبحانه

با عیان موجود است یعنی امر حاضر لب حضور

ایشان در حضرت علم بود موجود گردد **تجدد**

نفی و اثبات که نباید باین طور که ملا را از محل

لطیفه نفسی کشیده تا با نفی رسند و در او ایل لا

معبود و در اوسط لا مقصود و در انتها لا موجود

تصور نماید و لفظ اله بر لطیفه روحی تمام کند و ضرب

الا اله بر دل زند و اینجا هم در او ایل **معبود** منتوی

و در اوسط مقصود من تویی و در انتها موجود

تویی تصور نماید و در یکدم سبب را یا بیکبار رعایت

طلاق نموده تا بیکبار رسد و وقت گذر

و هم محمول اله از پرده بینی تصور نماید و اطمینان

داده

الهی است مقصود دی و رضا که مطلوبی کفایت

نماید **دفعی و اثباته صغیر** هم نموده باشد و طریق آن

آنست که مدلال را بکلو کند و عدد و انتهای کبریا

رعایت عدد طاق بیت و یک است و عدد و انتهای

صغیر با رعایت عدد مدکور یکصد و یک است بعد اگر

زیادتی منظور باشد در شش مدلا از یادی کنند

در عدد و تفوق در میان **دفعی و اثباته صغیر** و کبر

فقط همین است که در کبر مدلا را از محل لطیف

نفی تا با دفعی یک کنند و این هر دفعی و اثباته را

در اوقات بارده خصوصاً در آخر شب بلا غم باشد

تا فواید بسیار رو خواهند نمود **اثباته مجرب**

و طایفه اش آنست که نطق الهی باند و شد از

ناف کشانده تا از دفعی رسد و رعایت عدد طاق

نهم بتدریج بآزاده کند **جمع الطایف**

بهم رسد که شعور با سواری حق جل و علی نماند فقطه
چهار و یک مغفانه اولیای عالم که حکیم ابروی الدین

امتیاز خیریه من الظلمات الی النور تمام امت مرحوم
داخل این ولایت است شغل این ولایت تهلیل
است سرالوهر احکام ولایت خاصه که ولایت صفوی

ولایت اولیا هم یکونید شغل این مرتبه مملکت است

یعنی درون و بیرون حق و تصور نماید و بقیان
صرف بدانند که بحون ذرات بحث است که بخند

ظهور در جمیع ظاهر ظاهر گشته و این حالت

و صفت رجوع از غلبه است یا از شمشیر شود که

تأیید عینیت گشته حاصل میکند که هم اوست تعالی

آنرا حق علو اکبر اسیوم ولایت که ولایت

افضل و ولایت ملا و اعلی و ولایت چهار

ملک مقرب میگوید شغل این مرتبه و راء الوراثم
وراء الوراثم یعنی در ولایت صفی حدیث یک
و اشیا را عین ذات خداوند است همه او است میگوید
فیه الحقیقه وجود اشیا در نظر او باقی بود و در
بر کما در نور ذاته خداوند استغراق پیدا کرده که
وجود اشیا در نظر او باطلی بود و حقیقت است و فائیل
بوراء الوراثم و راء الوراثم خصلت است
را منزه از جمیع نعوت و مبراز از جمیع قیود میداند
و همین است و صده شهود در اصطلاح این طایفه
علیه چهارم **لایست** یعنی که ولایت اشیا نیز میگویند
شغل این مرتبه **خلو** **تخلیه** **فرد** **ریت** **در حق و از**
غیر یعنی که در ولایت هم اشیا را عین حق
میدانند و فائیل هم او است بود و در دنیا و دوزخ
سیوم حق را و راء الوراثم از جمیع استغراق

قابل بودت شود و باید که در مردم عقلمند
خود و خای خفته بملو محض میرود و انبیا
علیهم السلام همی نسبت خلوص بود که فر
بورو و حی زبان هدایت تر جان نمیکند
بعده سه مرتبه تفصیل و استنباط که انرا

کمال نبوت

علم حضور

کمال نبوة نیز میگویند میفرماید اول مرتبه
علم حضور یعنی دانستن سالک که مرا حضور می
ست پس درین مرتبه سه چیز باقی است و اگر ذکر
و مدگر و این مرتبه کمال است یعنی ملزومه صفات

علم حضور

دویم مرتبه حضور علم یعنی فقط حضور می باشد
وجود سالک پس درین مرتبه دو چیز
باقیست ذکر و مدگر و وجه موهوم سالک از
بیان بر خورست و این مرتبه صفات است **سوم**

علم حضور

آنرا علم که **علم حضور** یعنی حضور ذات بذات
افضل و ولایت موهوم سالک و بی ملاحظه ذکر صفات

سالک است پس درین مرتبه فقط یکذره باقی
 هست که خود را که و خود را که است و این مرتبه ذره
 هست که فوق آن هیچ مرتبه متصور نیست و حقیقت
 نماز و کلمه توحید و قرآن و کعبه بعد ازین
 خود بخود بفضل الهی منکشف خواهد شد و تفصیل
 این سخنانی از ربوب حضرت سید ادریس بنوری در کتابه الکام
 خوب نوشته اند مطالعه نمایند **فصل** در بیان نفع فواید
 ضروری که بعد تمام سلوک عمل آن لازم است و آن
 در دو قسمیه تا آخر عمر است بعد یکبار در دو روزه رکوعه
 بطریقیکه حضرت قدس المحققین سید ادریس بنوری قدس سره
 از جناب خاتون جنت سیده النساء فاطمه الزهرا
 رافعی السلام علیها مجاز و مبشر شده اند و بعد ازین
 نیست که اول مرتبه در دو یکبار و بعد از آن استغراق

این کتاب در بیان سلوک است و در بیان نفع فواید
 ضروری که بعد تمام سلوک عمل آن لازم است و آن
 در دو قسمیه تا آخر عمر است بعد یکبار در دو روزه رکوعه
 بطریقیکه حضرت قدس المحققین سید ادریس بنوری قدس سره
 از جناب خاتون جنت سیده النساء فاطمه الزهرا
 رافعی السلام علیها مجاز و مبشر شده اند و بعد ازین
 نیست که اول مرتبه در دو یکبار و بعد از آن استغراق



يكبار ومع اسم الم تاملحون يكبار و الهكم الواحد
ما اخراية س ما رواية الكرسي يكبار وسد ما
في السمرة تاخر سورة بقرة يكبار وركوع اول
سوره ال عمران يكبار واية قل اللهم مالك الملك
ما بغير ح يكبار واية ثم انزل عليكم يكبار
وركوع اخر سورة ال عمران يكبار واية سورة
اعراف ان ربكم الله الذي خلق السموات والارض
تا ركوع يكبار واية ان الذين امنوا وعملوا الصالحات
تا اخر سورة كهف يكبار وسورة يس تام يكبار
وركوع اول القصص تا تكذبون يكبار و
سوره انا فتحنا تام يكبار واية اخر سورة
حشر از لوازم هذا القرآن تا اخر سورة المائدة
انزل من السماء ماء فاصبح ارض خضرة
ارض و لا يموت ما اخر اين اية تا عما يشركون

یکبار و آیه من یتق الله یکبار و آیه و ان
 یکبار و الذین کفرو تا آخر سوره نون سه بار
 و الفصحی باسمه یکبار و سوره الم نشرح باسمه یکبار
 و سوره انا انزلنا باسمه یکبار و سوره کونیا
 تسهیل و سوره قل یا ایها الکافرون یکبار
 یکبار و سوره اذا جاء باسمه یکبار و سوره تثبت
 باسمه یکبار و سوره اخلاص تسهیل و سوره قل
 رب اغلق یکبار و سوره قل اعوذ برب الناس
 یکبار و در وقت نماز خوانده بسم الله الرحمن
 الرحیم را یک لک و پنجاه مرتبه بخواند خواه
 در سه روز یا در پنج روز یا زیاده از این مقدار
 خود عهد ذکاوة بسم الله الرحمن الرحیم کند
 و بسم و پنجاه مرتبه اگر تفهیم در سه روز یا در پنج روز

عنه السورة بخواند بهتر است و گرنه عدد مذکور و
در ایام مسطوره بی تعلیل بخواند جایز است و ایست
و سوره مرقوم در اول روز شروع زکوة ضرورت
و اگر هر روز تا تمام شدن زکوة بخواند مختار است
و بعد از فراغ زکوة دوازده بار بار اسم الله
الرحمن الرحیم دیگر خواند ثواب او بیار حضرت سیدنا
رضی الله تعالی عنهما نماید و تا آخر عمر اسم الرحمن الرحیم
را بیفقد و بیست و نه مرتبه سوره تسبیح گروه که بیکبار
معمول است بعد از هر نماز و الا بعد نماز فجر یا ظهر
یا غروب یا شام میخواند باشد و اگر ضرورتی
پیش آید بیست اذان فجر نیز بخواند و بیست بسم
یاف بکند و چون خورده که زکوة تسبیح دهد اول صلیح
باشد غسل از آب یکبار کند و در خلوتی که کند

عورة نباشد بنشیند و شبای جلید و جمای نخورد
 و در وقت خوابیدن چنانست کند که باذن حضرت
 ایشان میخوریم و در اول پاس شنبه شروع کند و
 پنجشنبه هم امدت و در ارتباط تقوی و احتیاط و طعام
 و شراب نکند و روز نهم طعام و در روز یکشنبه و منو باشد
 و غسل نوزاد در یابی بار کند و در خیال لایعنی
 و وطن فاسد بر کس از صفای و کیا بر معاصی یوح
 امکان نهایت سعی نماید و هر قدر که تقوی خواهم
 که منفعت خواهد بخشید و ختم **خواجگان نقشبندی**
 بر روز و کرم بهر تحسین بلا ناغم بخورند و بکار
 نوزاد به شمار و بر کاهه اشکار حاصل فله شد
 طریقه ختم موصوف است که دو رکعت نماز نقل
 بخواند و در هر رکعت بعد از تحمیده اقل
 سوره یا در بخور

در روز و کرم بهر تحسین بلا ناغم بخورند و بکار
 نوزاد به شمار و بر کاهه اشکار حاصل فله شد
 طریقه ختم موصوف است که دو رکعت نماز نقل
 بخواند و در هر رکعت بعد از تحمیده اقل
 سوره یا در بخور



بخواند و ثواب هر رکعت فاتحه خواننده نيام خواجگان ^{نقشبنده}
که هفت اند **اول** خواجه عبدالغني غنجدواني **دوم**
خواجه يوسف همداني **سوم** خواجه ابوالمحسن قزويني
چهارم خواجه طيفور سامي **پنجم** خواجه بايزيد بسطامي
ششم خواجه ايرك الله **هفتم** خواجه هارون نقشبند
عكس اگر هم **هشتم** خواجه رشيد دفتي **نهم** خواجه رشيد
اول كوره فاتحه هفت بار و در هر بار يك سوره الم شروع
نود و نه بار و سوره الفلق نود بار و باز سوره فاتحه
هفت بار و در هر بار ختم تمام شد فاتحه نيام هفت
خواجگان موصوف خوانده استمداد و طيب و برآي
قضايت حاجات و دفع بلياء و عايدت استقامت
مقاوم ديني و ديني بفضل بزرگان مير خواهد شد و
اگر شديدي و بخود نيز بوقت ختم ميدهد بهتر است
باشد و غرض خوانان علماء بوجه عذر طاق باشند

پاکیزه که خلوة باشد دو کانه رویت شروع
کند باین طور نیت کند نویس آن اصلی
لله تعالی رکعتی صلوة الاسرار محمدی
عقبه الی جهة الکعبة الشریفة الله اکبر
بعد فاتحه در رکعت اول لا اله الا الله ~~در~~
در بار بخواند و در رکعت دوم بعد فاتحه
محمد رسول الله در بار و بعد از سلام هتک بجناب
رسالت پناه خورده ثواب روزه و هم کار عرض
نماید و سجده نهاده و این کلمات گفته ^{کنند}
بخسید کردن روضه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
مگذارم تا نکند حاجت مار و او آنچه در خواب
بیند یابد و در دو این فقره که در اول روضه

ایں مکان را خوانده ام و اقامت عجیب شده
کردم چه در خواب که در فخر انبی عظیم تنهام
و سخفه هواناک و در از قدوسیه زند قصد
من کرد است و من که زان و حیرانم ناگاه
فوجی بزرگ آمد در آن صفت دودن دودان آمد
و ز فرستید و جوب ان شخص هواناک را
بار باره کردند رسیدیم که این فوج کینه
خاص آن حضرت صلی الله علیه و آله است و در آن حضرت
سید عالم نیز می آیند و چون این سخن شنیدیم بسیار
خوشحال گشته برکناره رود روی عسکر مبارک استقام
و فوج فوج از اقام بزرگان رودن گشته ناگاه
لوار می مبارک آن حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر

گشت و آن حضرت در تخت نشسته بودند
و مردمان از اطراف آن تخت را گرفته بودند
چون تخت مبارک نزد یک فقیر رسید آداب
بجا آوردند و تضرع بسیار نمودم آن حضرت نگاه
شفقت و بزم رحمت بجای این کمتر فرموده بخیر
ارشاد فرمودند که این عزیز عبدالحق بخدوائی
ببرد تخت مبارک را در آن شد و من رخصت گشته
همراه آن شخص بطرف عبدالحق بخدوائی راهی
شدم چنانچه راه را قطع نمودیم بناغی رسیدیم که
اوهلب آن خارج از حیطه تحریر و تقریر است و
در میان باغ جبهوتره است بسیار مطبوع و بر آن
جبهوتره حضرت عبدالحق نشسته بودند و کردا

کرد ایشان چندین بزرگان مرا قبایل حلقه کرده
 اند و صورت حضرت خواجه عبدالحق مدنی که عمر
 خوب یاد میدارم که رخ رند و ریش سفید و مایه
 قد و کوه و اندوه در لباس سپید از تن پوشیده
 باطن مثل افشای بویش بنظر می آمدند آن
 شخص همراهی را نزد یک حضرت عبدالحق برده
 که این کسی جناب در عالمیان علی الصلوٰه و السلام
 نزد شاه فرستاده اند حضرت عبدالحق متوجه گشته
 باین فقره بیشتر طلبیدند و فقره در میان حلقه بزرگان
 مرا قبایل متصل حضرت عبدالحق رسیدیم اشتیاق تمام
 سر بر قدم مبارک ایشان نهادیم حضرت عبدالحق
 من از دست مبارک خویش بر شوم بمحافظه

خویش مرا سرفراز فرمودند و دست مرا گرفته بوی
کلمات از زبان فرمودند که رخصت اظهار آن نیست چون
بعد از بیداری فی الحال این واقعه را بوضع حضرت فرستاد
رسانیدم فرمودند که ترا در طریق تعلیم شنیده بهره کلی
خواهد شد زیرا که بموجب حکم جناب رسالت صلی الله
علیه و آله و سلم هست حضرت عبدالحق که تر نقش شنیدند
بسیار متوجه اند و بعد از زنده شدن ایشان بسیار از طفلان
این هم گمان روی بخوبی میسر گشته است که ارقام
آن طولانی دارد و برای بوارش کردیم این محل عین
قدر کافی است **نیت** بسکنم حوزایر کانرا این
نیت با نیت دو کردم اگر در ده کس است بعد از
از نماز استغفار نیت و بگویند بسم الله الرحمن الرحیم
یکبار بر پیشانی ایشان را نیت میجو دست راست

نوشتن است و یک مرتبه بخواند **ایضا** سوره فاتحه با
تسمیه بعد از فجر و ظهر و عصر است و پنج مرتبه و بعد از
مغرب یا زده مرتبه و بعد از نماز عشاء ده مرتبه
و در در **ایضا** فاتحه با تسمیه بوقت کسب مع
بار در هر اول و آخر با صد مرتبه مداومت نماید
فوری بسیار معانی خواهد که بعد از هر نماز لا حول
ولا قوة الا بالله صد بار و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم صد بار و نه
و بعد بعد از نماز عت مع سه مرتبه در هر اول و آخر
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله
و لا اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله
العلیم العظیم صد بار خوانده برای مقاصد خود
فاتحه بخواند باشد برکات بسیار نازل خواهد شد

دیگر شغال و همان بسیار اند لیکن اگر فضل الهی
شامل حال است همین قدر است عزیز من فدا
تمام کلمات سلوک نیست که در متابعت کعبه شریف
بمان و دل کوشیده در یاد حق بتنزیه محبت
بیکسب محض مستغرق که حق با ما را و جمیع امت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را ندید که دارند بحضرت ^{الامام}
وفیر مولف که محمد رفیع الدین ابن شمس الدین لم کرم
این طایفه را از زیوای سالکان طریقی الهی حضرت
خواجہ رحمت الله رسول ایشان از حضرت سید شریف
مکی و ایشان از شیخ محمد ظاهر و ایشان از شیخ
محمد و ایشان از شیخ شرف الدین مقبلی و ایشان
از شیخ سید ادم بنوری و ایشان از شیخ مجدد الف
نهم شیخ احمد سرهندی و ایشان از شیخ خواجہ

باقی باله وایشان از شیخ خواجه محمد امینکی و
ایشان از خواجه درویش محمد وایشان از شیخ
خواجه محمد زاهد وایشان از شیخ خواجه عسکری
احرار وایشان از شیخ خواجه یعقوب قزاق
وایشان از شیخ قطب خواجه بهاء الدین بیدار
سرمایه وایشان از شیخ امیر کمال وایشان از
خواجه محمد بایاد اسکندر وایشان از شیخ خواجه
عزراستینی وایشان از شیخ خواجه محمود انجیر
فغنوی وایشان از شیخ خواجه محمد عارف راکری
وایشان از شیخ خواجه عبدالحماتی غنچه دانی و
ایشان از شیخ خواجه یوسف سمدانی وایشان
از شیخ ابوعلی فارمدی وایشان از شیخ ابوالحسن

بانهید

خرقانی و ایشان رزینج بایزید بطافین ایشان
رزینج المشایخ حضرت امام جعفر الصادق علیه السلام
تأعنه و ایشان رزینج قاسم بن محمد رضی الله تعالی
و ایشان رزینج سلمان فارسی رضی الله
عنه و ایشان از امیر اموالین ابی بکر
الصادق رضی الله تعالی عنه و ایشان رزید امیر مسلمین
محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و ایشان از بر صریحین امین
علیه السلام ایشان از رب العالمین جل جلاله و
نیز حضرت امام جعفر الصادق گرفته اند طریق را
از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر رضی الله تعالی عنه
و ایشان از پدر بزرگوار خویش امام زین العابدین
رضی الله تعالی عنه و ایشان از پدر بزرگوار خویش
امام شهید حسین ابی عبد الله رضی الله عنهما و ایشان

نزدیک بزرگوار خوشش امیرالمومنین حضرت علی
رضی الله تعالی عنه واریثان از سید المرسلین محمد
رسول الله صلی الله علیه و سلم واریثان از پسر نبی
امین علیه السلام واریثان از رب العالمین جل
جلاله و عظم نواله و فرایع یافت مولف این رساله
بوقت چاشت روز شنبه تبارک بیت بکم السلام
سنه یکم در رکعه و نود و هفت بحر مقدس در بند
سوره مبارک متقل روفه منوره حضرت خواجه
جمال الدین المصوف بخویم دیوانه قدس الله روحه
در ایامی که فقر مولف عازم حرمین الشریفین معزز از مقام
شرفا و کرامه اهل و مع الله علی غیر فلقه محمد و اله و
اصحابه اجمعین سر جمک بالدم الرحمن امین امین

کاتب الحروف فقیر محمد بن علی الدین عرفه مدد
نقشبندی در دربار سفاک از خوان الصفا فاضل
زبان بیرون قاصد از قلم محمد بن علی